

شیوه‌های تشخیص امام در عصر حضور

مصطفی صادقی کاشانی*

چکیده

شیعیان در عصر حضورِ ائمه معصوم (ع)، برای شناخت امام خود از راه‌ها و شیوه‌هایی استفاده می‌کردند تا پیشوای تعیین‌شده از سوی خدا و رسولش را از مدعیان دروغین تشخیص دهند. در منابع شیعی، روایات فراوانی وجود دارد که راه‌های متعددی برای تشخیص امام بیان کرده و ویژگی‌هایی برای آن ذکر می‌کند. اما اینکه شیعیان عصر حضور کدام یک از این شیوه‌ها را برای تشخیص امام به کار برده‌اند پرسشی است که این مقاله در پی پاسخ به آن است. از مجموع روایات استفاده می‌شود که مهم‌ترین شیوه امامیه برای تشخیص امام خود در همه دوره‌ها، آزمودن پیشوای خود بر اساس علم امامت بوده است. از دیگر راه‌هایی که در روایات و کتب کلام شیعه شهرت دارد نص، مناقب و کرامات است.

کلیدواژه‌ها: امامت، تشخیص امام، علم امام، نص، کرامت، سلاح پیامبر.

* استادیار گروه سیره پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (نویسنده مسئول) Sadeqi48@isca.ac.ir

[تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۵]

مقدمه

در طول تاریخ امامت، یکی از مشکلات شیعیان امامیه چگونگی شناخت امام واقعی و تمیزدادن او از دیگر مدعیان بود. از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که این موضوع از دغدغه‌های عموم شیعیان امامیه، به‌خصوص یاران نزدیک ائمه (ع) بوده است که وقتی برای پیشوای خود احساس خطر می‌کردند در صدد پرس‌وجو برمی‌آمدند و برای شناخت پیشوای بعدی می‌کوشیدند. به همین دلیل پرسش‌های بسیاری در این باره از ائمه (ع) شده و آن بزرگان شیوه‌هایی را برای چگونگی شناخت امام زمان مطرح کرده‌اند. مقاله حاضر در صدد بررسی این راه‌ها و پاسخ‌دادن به این پرسش است که: شیعیان ائمه از چه شیوه‌هایی برای تشخیص امام زمان خود استفاده می‌کردند؟ فرضیه این است که بر اساس داده‌های تاریخی، مهم‌ترین راه برای آنان دانش امامت بوده است. زیرا همگان حتی از نص آگاهی نداشته‌اند.

شیوه بحث تاریخی است و به بررسی اسناد توجه نخواهیم داشت، بلکه تکیه و تأکید بر شواهد و قراین است. همچنین، برای این نوشتار با این رویکرد پیشینه‌ای نیافتیم. البته درباره چگونگی شناخت و معرفت امام، فراوان سخن گفته شده و مقالاتی یافت می‌شود که به بیان ویژگی‌های امام می‌پردازد. اما نگاه آنها روایی یا کلامی است و با رویکردی خطابی به بحث پرداخته‌اند. ضمن آنکه مقصد هیچ کدام بررسی و مقایسه تاریخی نبوده است. آنچه در اینجا بدان می‌پردازیم آن است که شیوه‌هایی که در روایات برای شناسایی امام بیان شده، چه اندازه در عصر ائمه (ع) وقوع خارجی داشته است. شیعیان هنگام تحیر درباره امام خود به چه راه‌هایی توجه می‌کرده‌اند و از آن طریق به شناخت امام خود می‌رسیده‌اند؟

از مجموع روایات چند علامت مهم برای شناخت امام استفاده می‌شود: نص یا وصیت آشکار، فرزند بزرگ‌تر، فضل و برتری در عموم ویژگی‌های شخصی و خانوادگی، مانند پرهیزکاری در حدّ اعلی و نداشتن عیوب ظاهری و وقار، فضل و برتری ویژه در علم شامل آگاهی از همه علوم روز و آشنایی با زبان‌های مختلف انسان‌ها و فهم کلام حیوانات، به ارث بردن اسلحه و میراث پیامبر خدا. این ویژگی‌ها به عنوان راه‌های شناخت امام در کلمات بزرگان شیعه ذکر شده است. هنگامی که از هشام بن حکم درباره نشانه‌های امام و آنچه بر او راهنمایی می‌کند (دلالت‌ها) پرسیدند، گفت آنچه ما را به امام رهنمون است

هشت نشانه است؛ چهارتای آن مربوط به نسب او و چهارتای دیگر مربوط به شخص او است. چهارتای اول آن است که از نظر قبیله، جنس، نسب و بیت شناخته شده باشد. هشام در ادامه توضیح داده است که مرادش از اولی قریش، از دومی جنس عرب، از سومی قرابت رسول‌الله و از چهارمی اهل بیت آن حضرت است. چهارتای دیگر نیز چنین است: داناترین، بخشنده‌ترین، شجاع‌ترین و پاک‌ترین مردم (معصوم) باشد (صدوق، ۱۳۹۵: ۳۶۶). شیخ صدوق از جمله نشانه‌های شناخت امام را علم و استجابت دعا دانسته است (صدوق، ۱۳۶۲: ۴۲۸). شیخ مفید در شرح حال برخی از امامان می‌نویسد:

امامت او از راه‌هایی ثابت می‌شود که از آن جمله است نص پیامبر و پدرش، و اینکه در علم و عمل برترین مردم پس از پدر و از نظر نسب و مقام، سزاوارترین مردم به پدر است. و اینکه ادعای مدعیان امامت در زمان او باطل شده است (المفید، ۱۴۱۶: ۱۳۸/۲، ۱۶۶ و ۱۸۲).

طبرسی در کتاب *اعلام‌الوری فصلی* را به بیان راه‌های شناخت ائمه (ع) اختصاص داده و در آن، این راه‌ها را شرح داده است: ۱. علومی که از آنان آشکار شده است؛ ۲. اجماع مسلمانان بر طهارت و پاکی آنان و تأکیدشان بر عاری بودن ائمه (ع) از هر گونه عیب و بی‌مبالاتی در دین؛ ۳. اتفاق نظر بر نیکی و عدالت ایشان؛ ۴. تسخیر قلوب و اقرار دوست و دشمن و معتقدان به گرایش‌های مختلف، به فضل و مقام والای آنان (طبرسی، ۱۴۱۷: ۱۹۹/۲).

این مطالب برگرفته از روایات بسیاری است که محدثان امامیه در جوامع روایی خود بدان پرداخته و نقل کرده‌اند. اکنون با یادکرد هر یک از نشانه‌هایی که در روایات از آنها یاد شده، به بررسی هر یک و اندازه استناد بدان‌ها در عمل شیعیان می‌پردازیم.

۱. نص

مهم‌ترین معیار شناخت امام در مذهب شیعه، نص است که گاهی از آن به وصیت تعبیر می‌شود. منظور از نص، تعیین امام از سوی خداوند و بر زبان پیامبر او است. تصریح هر امام بر جانشین خود و معرفی او بخشی از نص است. در روایات اسلامی، از نص بر دوازده امام فراوان سخن گفته شده و می‌توان آن را از احادیث متواتر دانست که فریقین بدان معترف‌اند، جز آنکه اهل سنت در تعیین این دوازده جانشین به خطا رفته‌اند (مانند:

ابن‌الکثیر، ۱۳۹۸: ۲۴۹/۶). روایاتی هم هست که نام دوازده امام را از زبان صحابه و ائمه (ع) از قول رسول خدا (ص) بیان می‌کند. این روایات در کتاب *کفایة الاثر جمع‌آوری شده* است (خزاز، ۱۳۶۰: ۴۲ و ۵۴ و ۱۴۵ و ...).

اما آنچه در عصر ائمه (ع) رخ داده، آن است که عموم شیعیان از نام دوازده امام اطلاع نداشته‌اند. احادیث محدود و معدودی که می‌توان آنها را صحیح دانست، نزد افراد خاصی بوده و ائمه (ع) آن را برای هر کسی نگفته‌اند. گونه نصی که در عصر حضور، به‌خصوص از زمان امام باقر (ع)، معمول بود، اشاره یا معرفی هر امام در خصوص جانشین خود است. در روایات امامیه از این شیوه به عنوان یکی از راه‌های تعیین یا شناخت امام سخن گفته شده است (الکلبینی، ۱۴۰۵: ۲۸۴/۱). در تاریخ ائمه (ع) نیز نمونه‌هایی گزارش شده است؛ چنان‌که نصر بن قابوس می‌گوید امام کاظم (ع) مرا به داخل خانه برد و فرزندش علی را به من نشان داد که کتابی را مطالعه می‌کرد. آنگاه فرمود: «آن جفر است که فقط پیامبر یا وصی او مطالعه می‌کنند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۵۰۷). منظور امام اشاره به جانشینی فرزندش بود. شکل دیگر نص، پرسش از امام حاضر درباره امام بعدی است که این هم درباره ائمه نخستین وجود ندارد. گزارش‌های متعددی وجود دارد که افرادی از امامیه، با صراحت از امام صادق (ع) یا امامان پس از او پرسیده‌اند که: امام بعد از شما کیست؟ یا: اگر حادثه‌ای رخ دهد ما را به چه کسی ارجاع می‌دهید؟ نصر بن قابوس به امام کاظم (ع) عرض کرد: «از پدرت درباره امام بعدی پرسیدم و شما را معرفی کرد. اکنون بفرما پس از شما کدام فرزندان امام است؟ فرمود: فرزندم علی (ع)» (همان). فیض بن مختار از امام صادق (ع) درباره فرزندش اسماعیل پرسید: «چرا همان‌گونه که شما با پدرت همراه بودید، اسماعیل با شما همراه نیست؟ فرمود: او مانند من نسبت به پدرم نیست». منظور امام اشاره به صلاحیت‌نداشتن این فرزند برای جانشینی خود است. لذا فیض می‌پرسد: اگر حادثه‌ای پیش آید چه خواهیم کرد؟ آن حضرت وی را به داخل خانه بُرد و ابوالحسن موسی (ع) را به او معرفی کرد (همان: ۴۲۰).

موضوع نص در زمان چهار امام نخست به شکل دیگری و با تلویح و اشاره به الاهی‌بودن جایگاه جانشین پیامبر محل توجه عده‌ای از شیعیان قرار داشت. ابن‌عباس در پاسخ خلیفه دوم، که مدعی بود «قریش نمی‌خواست نبوت و خلافت در یک جا جمع شود و برای خود خلیفه انتخاب کرد و خوب برگزید» با قرائت آیه «ذَلِكِ بَأْنَهُمْ كَرِهُوا مَا

أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (محمد: ۹) گفت: «قریش آنچه را خدا برایش نازل کرده بود، خوش نداشت» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۵۳/۲۱). در خلافت عثمان ابوذر جلوی در مسجد رسول‌الله ایستاد و رو به مردم گفت: «علی بن ابی طالب وصی محمد و وارث علم او است. ای امت سرگردان! اگر آنکه را خدا برتر دانسته پیشوا می‌کردید و آنکه را خدا نخواستہ برنمی‌گزیدید وضع بهتری داشتید» (الیعقوبی، ۱۴۱۳: ۱۷۱/۲). خزیمه ذوالشهادتین، پس از بیعت مردم با علی (ع)، گفت: «ما کسی را برای دین و دنیای خود اختیار کردیم که رسول خدا برای ما اختیار کرده بود» (الاسکافی، ۱۴۰۲: ۵۱ و ۵۲).

درباره وصی‌بودن علی (ع) به اندازه‌ای شعر از صحابه و شیعیان نقل شده که ابن‌ابی‌الحدید در کتاب خود فصلی را به این اشعار اختصاص داده و از کتاب‌های مربوط به جمل و صفین آورده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵: ۱۴۳/۱). نمونه‌ای از این اشعار، که نشانگر دیدگاه گروهی از طرفداران آن حضرت (شیعیان) در نبرد جمل است، چنین است:

عبد الله بن ابي سفیان هاشمی:

وصی النبی المصطفی و ابن عمه
فمن ذا يدانیه و من ذا یقاربه
ابو الهیثم بن التیهان:

ان الوصی اماننا و ولینا
برح الخفاء و باحت الاسرار
جالب اینکه جوانی از بنوضبه، که در لشکر عایشه بود، در رجز خود به فضل علی (ع) اعتراف کرده و از شهرت آن حضرت به «وصی» سخن می‌گوید:

نحن بنوضبه اعداء علی
ذاک الذی یعرف قدماً بالوصی
خزیمه بن ثابت:

أ عائش خلی عن علی و عیبه ...
وصی رسول الله من دون أهله
ابن‌ابی‌الحدید این اشعار را از کتاب جمل ابو مخنف نقل کرده (همان: ۱۴۳/۱-۱۴۸) که امروز در دست ما نیست. اشعار دیگری با همین مضامین درباره جنگ صفین گزارش شده است (المقبری، ۱۳۸۲: ۳۸۱، ۳۸۵، ۴۳۶). وصایت در این اشعار چیزی جز نص پیامبر اکرم به جانشینی علی (ع) نیست که هم با این تعبیر و هم با عناوین دیگر به‌وفور از آن حضرت نقل شده است. اینکه اشعار و سخنان اصحاب امام در موضوع وصی را حمل بر معنای لغوی و وصفی آن (خصوصاً وصیت در امور شخصی و خانوادگی) کنیم، قابل تأمل است و به نظر نمی‌رسد معنایی که این افراد، به‌ویژه خواص آن حضرت، اراده کرده‌اند، غیر از امامت و جانشینی سیاسی باشد.^۱

شبی که امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت، ابن عباس مردم را تشویق به بیعت با امام حسن (ع) کرد. از جمله گفت: «او وصی امام شما است» (المفید، ۱۴۱۶: ۸/۲). اگر فهم مخاطبان ابن عباس از این جمله را برداشت نص از عنوان «وصی» ندانیم، دست‌کم در خصوص هدف شخص وی درباره این تعبیر تردید نخواهیم کرد. زیرا قرائنی که حاکی از اعتقاد وی به نص الاهی باشد کم نیست و نمونه آن پیش‌تر گذشت. خود آن حضرت هم در نامه‌اش به معاویه نوشت: «وقتی رحلت پدرم نزدیک شد، امر (امامت) را به من سپرد» (ابن‌الاعثم، ۱۴۱۱: ۲۸۵/۴). نمونه‌های دیگری هست که از حضرت مجتبی (ع) به عنوان وصی پدر یا امام پس از او تعبیر شده است (الاصفهانی، ۱۹۹۴: ۱۱/۱۱؛ ابن‌عبدربه، ۱۴۰۳: ۴/۴۷۴).

اشعار و رجزهای اصحاب سیدالشهدا در کربلا، همچون اشعار یاران پدرش، می‌تواند نشانگر توجه آنان به موضوع وصایت و امامت در آن دوره باشد. مثلاً زهیر بن قین، خطاب به دشمن، می‌گوید: «به حسین (ع) پیوستم تا آنچه از حق خدا و رسولش را ضایع کرده‌اید، حفظ کنم» (الطبری، بی‌تا: ۴۱۷/۵). گویا زهیر هم که تازه به اردوی امام پیوسته، مانند دیگر اصحاب سیدالشهدا، امامت را به نص (حق الاهی) و وصایت (حق پیامبر) می‌شناسد و معتقد است دشمنان اهل بیت آن حق را ضایع کرده‌اند.

در مجموع باید گفت، گرچه نص راهی مهم و درست برای شناخت امام زمان در تمامی دوره حضور بود، اما همه شیعیان امکان استفاده از آن را نداشتند. زیرا موقعیت و مصلحت‌سنجی امامان برای معرفی‌نکردن همگانی جانشین حقیقی رسول خدا (ص) اجازه نمی‌داد ائمه (ع) آشکارا نص را اعلام کنند؛ چنان‌که در دوره ائمه میانی حتی برخی یاران نزدیک ائمه (ع)، مانند هشامین و زراره، از مصداق نص خبر نداشته و امام بعدی را نمی‌شناخته‌اند.

۲. علم

در بخش چشم‌گیری از روایات اهل بیت (ع) به علم و فضل به عنوان نشانه‌ای برای شناخت امام اشاره شده است. امیرالمؤمنین علی (ع) هرچند با کسانی سخن می‌گفت که غالباً امامت را درک نمی‌کردند، در این باره مطالبی فرموده که در نهج‌البلاغه و غیر آن ثبت شده است. او درباره خاندان پیامبر می‌فرماید: «آنان محل اسرار پیامبر و مخزن علم و ملجأ امر اویند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲). یا می‌فرماید: «کجايند آنان که تصور می‌کنند راسخون

در علم هستند؟ بلکه ما هستیم و آنان دروغ می‌گویند و بر ما ظلم می‌کنند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۴).

آن حضرت همچنین در نامه خود به معاویه مطالب مهمی را درباره امام و امامت بیان فرمود: «ای معاویه آیا نمی‌دانی که امامان از ما هستند نه از شما ... اولی الامر که خدا فرموده مستنبدان علم‌اند ... خداوند ما اهل بیت را اختیار کرده و برگزیده و نبوت و کتاب و حکمت و علم و ایمان را در میان ما قرار داده است» (ثقفی، ۱۳۹۵: ۱۹۷/۱-۲۰۰).

با تبیین معارف شیعه در عصر ائمه بعدی، چگونگی شناخت امام برای یاران ائمه (ع) روشن‌تر شد. عبدالاعلی بن اعین از امام صادق (ع) پرسید مدعی امامت چگونه تصدیق می‌شود؟ فرمود: «درباره حلال و حرام از او می‌پرسند». آنگاه نشانه‌های دیگری مانند قرابت به امام پیشین و وصیت (نص) را بیان فرمود (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۸۴/۱). در روایت دیگری آن حضرت درباره نشانه امام فرمود: «آنچه از قرآن پرسند، پاسخ می‌دهد» (صفار، ۱۴۰۴: ۴۴۸). موضوع دانش از علائم و ویژگی‌هایی است که در غالب روایات امامت از آن سخن گفته شده و در جای جای این نوشته هم به آن اشاره می‌شود.

علم امام شامل همه دانش‌ها، مانند علم غیب محدودی که خداوند به وسیله پیامبرش به آنان داده، و علم به زبان‌ها و اطلاع از باطن هم می‌شود. این علم گسترده در هر دوره‌ای به گونه‌ای نمود یافته و شیعیان بدان اهتمام کرده‌اند. در اینجا به نمونه‌های تاریخی آن اشاره می‌کنیم:

۱. از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: «علی در میان شما است و به دامن او چنگ نمی‌زنید. به خدا سوگند پس از این دیگر کسی از اسرار پیامبر به شما خبر نخواهد داد» (البلاذری، ۱۴۱۷: ۴۰/۲). این سخن سلمان می‌تواند اشاره به علوم مخزون نزد ائمه (ع) باشد؛ علومی که برگرفته از رسول خدا (ص) است.

۲. از محمد بن سائب کلبی، نسب‌شناس و مورخ معروف، نقل شده که به مدینه آمده، در حالی که از موضوع امامت و خلافت اطلاعی نداشته است. در مسجد گروهی را دیده که او را به عبدالله بن حسن ارجاع می‌دهند. اما وقتی نزد وی می‌رود و پرسش‌هایی را مطرح می‌کند متوجه می‌شود که وی صلاحیت این کار را ندارد. گروه دیگری او را به امام صادق (ع) راهنمایی می‌کنند و چون نزد آن حضرت می‌رود، امام ضمن پاسخ‌گویی به پرسش‌های فقهی‌اش، او را به مطالبی در موضوع انساب، که تخصص این شخص است،

توجه می‌دهد و شگفتی وی را موجب می‌شود. کلبی می‌گوید: «وقتی از نزد آن حضرت بیرون رفتم گفتم اگر چیزی باشد اینجا است» (الکلبی، ۱۴۰۵: ۳۴۹/۱). هرچند این روایت از برتری علمی امام ششم بر بنی‌حسن خبر می‌دهد، اما از تعبیر آن استفاده می‌شود که کلبی در جست‌وجوی امام زمان خود بوده است. مثلاً می‌گوید وارد مدینه شدم و چیزی درباره «هذا الامر» نمی‌دانستم. این واژه در ادبیات آن روز به معنای رهبری، امامت و خلافت به کار می‌رفته است. قرینه دیگر این است که این شخص از عبدالله و امام موضوعاتی را پرسیده که بین شیعه و اهل سنت محل اختلاف بوده است؛ مانند سه طلاق در یک مجلس، مسح بر کفش و نوشیدن نیبذ. شاهد سوم آنکه در روایت از اهل بیت (ع) سخن رفته و کلبی می‌گوید عبدالله بر اهل بیت (ع) دروغ می‌بندد. اما وقتی از نزد امام برگشته، می‌گوید اگر چیزی باشد اینجا (یعنی نزد امام) است. مهم‌تر اینکه پیشینه‌آشنایی کلبی با این پرسش‌ها، احتمال آزمایشی بودن پرسش‌های او را تقویت می‌کند.

۳. گزارش‌های بسیاری از پرسش‌های شیعه و پاسخ‌های ائمه (ع) وجود دارد که جنبه امتحان داشته است. در خبری طولانی و مشهور از قول هشام بن سالم می‌خوانیم:

پس از امام صادق (ع) مردم، عبدالله، فرزند آن حضرت، را به عنوان امام شناختند. زیرا از خود آن حضرت روایت شده بود که امامت در فرزند بزرگ‌تر است، به شرطی که عیبی در او نباشد. من و صاحب طاق^۲ نزد عبدالله رفتیم و از او چیزهایی پرسیدیم که پیش‌تر از پدرش پرسیده بودیم. او پرسش ما را جواب درستی نداد. پس از خانه‌اش بیرون آمدیم و متحیر بودیم که سراغ چه کسی برویم. در این هنگام شخصی مرا خواند و به دلیل ترس از جاسوسان منصور عباسی، از صاحب طاق خواستم دور شود تا اگر اتفاقی افتاد برای یک نفر باشد. پس دنبال آن شخص رفتم و او مرا به خانه ابوالحسن (امام کاظم (ع)) برد (الکلبی، ۱۴۰۵: ۳۵۱/۱؛ طوسی، ۱۳۸۲: ۳۴۹؛ المفید، ۱۴۱۶: ۲۲۱/۲).

پیدا است یاران ائمه (ع) برای تشخیص امام از شخص مدعی، اولاً به پرسش روی می‌آورده‌اند و ثانیاً به کرامات توجه داشته‌اند. در این خبر، وقتی امام هفتم (ع) از باطن هشام خبر داد وی قانع شد و حتی چیزهایی را که از عبدالله افضح پرسیده بود از امام نپرسید.

۴. شبیه این، داستان شخص واقفی‌مذهب است که از امام رضا (ع) پرسش‌هایی کرد

که پیش از آن پدرش از پدر آن حضرت همان پرسش‌ها را کرده بود (الکلینی، ۱۴۰۵: ۳۵۳/۱).
۵. سوره بن کلب می‌گوید:

زید بن علی به من گفت: چگونه امام خود را شناختید؟ گفتم: تا برادرت بود سراغ او می‌رفتم و این‌گونه ما را حدیث می‌کرد که قال رسول الله و قال تعالی. پس از او پیش برخی خاندان پیامبر، از جمله تو، آمدیم، ولی از همه سؤال‌اتمان پاسخ ندادید. نزد برادرزاده‌ات رفتم و او مانند پدرش گفت قال رسول الله و قال تعالی. در اینجا زید بن علی گفت: نزد او (یعنی جعفر فرزند برادرم) کتاب علی (ع) است (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۴۱).

۶. سلیمان بن خالد می‌گوید حسن بن حسن به من گله کرد که حرمت او را در موضوع امامت نگه نداشته و سراغ فردی خاص (امام صادق (ع)) رفته‌ایم. جواب او را ندانستم. لذا خدمت امام صادق (ع) رفتم. فرمود به او بگو سراغ شما آمدیم ولی چیزی بیش از آنچه دیگران می‌دانند نداشتید، ولی پسرعموهایتان داشتند (همان: ۴۲۴).

۷. عبدالله بن نجاشی زیدی‌مذهب نزد امام صادق (ع) پرسش‌هایی مطرح کرد و پاسخ گرفت، در حالی که پیش‌تر از جواب عبدالله بن حسن قانع نشده بود.^۳ همچنین، در این دیدار امام با اشاره به برخی کارهای ابن‌نجاشی، علم غیب خود را آشکار کرد. وقتی او از خدمت آن حضرت رفت به مذهب امامیه برگشت و گفت: «گواهی می‌دهم او (امام ششم) عالم آل محمد و صاحب‌الامر است» (همان: ۴۰۸).

۸. در خبری که کشی آورده، شخصی به امام باقر (ع) می‌گوید اگر از آنچه در کیسه پول است خبر دهی خواهم دانست که تو امام هستی و وقتی آن حضرت از محتوای کیسه خبر داد آن شخص امامت او را پذیرفت (همان: ۴۲۴). این نمونه‌ها را می‌توان کرامت هم به شمار آورد، ولی به نظر می‌رسد جزئی از علم امام است که برای اثبات امامت او به کار می‌رود.

۹. علی بن ابی‌حمزه بطائنی به وسیله دارویی که امام هفتم برایش فرستاد از بیماری‌اش شفا یافت. همچنین امام به او خبر داد که مرگش به تأخیر افتاده است. بنابراین، به یکی از دوستانش گفت: «بدین وسیله امام شناخته می‌شود» (همان: ۵۰۳).

۱۰. حسین بن بشار می‌گوید من واقفی بودم و هنوز به امامت علی بن موسی (ع) باور نداشتیم. در نزدیکی مدینه، آن حضرت را ملاقات کردم و خواستم درباره [صحت و سقم

رحلت] پدرش پرسش. اما پیش از آنکه سخن بگویم به من فرمود: «ولای آل محمد داشته باش و از ولی امر تبعیت کن». سپس فرمود: «آگاه شدی؟». گفتم: «آری» (همان: ۵۰۶).

۱۱. دو تن از شیعیان واقفی به امام هشتم گفتند چیزی بگو که با آن استدلال کنیم، چنان‌که شخصی نزد پدرت می‌آمد و می‌خواست چیزی بپرسد اما آن حضرت پیش از طرح پرسش، پاسخش را می‌داد؛ امام صادق (ع) هم این‌طور بود (همان: ۵۲۹).

با آنکه دسته‌ای از روایات، پرسش از امام درباره احکام الهی را طریق معرفت او می‌داند (نک: الکلبی، ۱۴۰۵: ۲۸۴/۱) در روایت دیگری امام رضا (ع) ضمن اشاره به وصیت و سلاح می‌فرماید پرسش از امام دلیل بر امامت نیست (همان: ۲۸۵/۱). اما اولاً این روایت واحد و منحصر است؛ و ثانیاً همان‌گونه که مجلسی آن را توجیه کرده، با دیگر روایات تضادی ندارد، بلکه مراد آن است که دلیل برای عوام نیست. زیرا پرسش و پاسخ از امام کار هر کس نیست (المجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۷/۲۵). ثالثاً در موقعیت‌های مختلفی امام به این طریق شناخته شده است. مراجعه به این نمونه‌ها هم تأیید می‌کند که هر «کسی» از امام نپرسیده و پرسشگران از فقها و بزرگان اصحاب ائمه بوده‌اند. امام هم به هر کسی پاسخ نداده است؛ چنان‌که وقتی افرادی از غیرشیعه، چهار هزار مسئله آماده کردند تا از امام باقر (ع) بپرسند، آن حضرت با مطرح کردن مسائلی ساده از پاسخ طفره رفت و خود آنان نیز فهمیدند که در آزمون او به خطا رفته‌اند (طوسی، ۱۳۸۲: ۲۹۲). بنابراین، پرسش و پاسخ از راه‌های مهم برای تشخیص امام زمان بوده است.

دو شعبه دیگر برای علم امام می‌توان بیان کرد که برخی ذیل کرامت می‌آورند؛ نخست علم غیب و آگاهی از باطن افراد، که نمونه‌های زیادی در روایات مناقب برای آن ذکر شده و افرادی امام خود را با آن شناخته‌اند. وقتی ابوخلد کابلی به در خانه امام سجاد (ع) رفت آن حضرت او را «کنگر» خطاب کرد و این موضوع، اعترافش را به امامت در پی داشت. امام به او فرمود از کجا امامت مرا فهمیدی؟ گفت از اینکه مرا به اسم اصلی‌ام خواندی و هیچ کس جز مادرم این نام را نمی‌دانست (همان: ۱۹۲). عبد الله بن مغیره گوید من واقفی بودم و در مکه از خدا خواستم مرا به بهترین دین راهنمایی کند. به دلم افتاد که نزد ابوالحسن رضا (ع) بروم. وقتی در مدینه به خانه‌اش رفتم از پشت در مرا به نام صدا زد و فرمود خدا خواسته‌ات را اجابت کرد و تو را به دین خود هدایت فرمود. گفتم شهادت می‌دهم که تو حجت خدا هستی (الکلبی، ۱۴۰۵: ۳۵۵/۱). جمعی از شیعیان

در مسیر عبور امام عسکری (ع) حاضر بودند که آن حضرت عرق چین از سر برداشت و بر روی مردی خندید و آن مرد گفت: «أشهدُ أنّك حجةُ الله». به او گفتیم جریان چیست. گفت من در امامت او تردید داشتم و پیش خود گفتم اگر او هنگام عبورش عرق چین از سر بردارد برایم نشانه‌ای خواهد بود که او بر حق است (منسوب به المسعودی، ۱۴۱۷: ۲۴۵). دوم آشنایی امام به زبان‌های مختلف است. وقتی ابوبصیر از امام کاظم (ع) درباره راه‌های شناخت امام پرسید، فرمود چند راه است: از سوی پدرش درباره امامت به او اشاره شده باشد؛ هر گاه از او پرسند پاسخ دهد و اگر پرسشی نشود (معارف الاهی را) خود بگوید و از آینده خبر دهد و بتواند به هر زبانی با مردم سخن بگوید. آنگاه امام به ابوبصیر فرمود: ای ابامحمد! پیش از رفتنت یکی از این نشانه‌ها را به تو نشان خواهم داد. طولی نکشید که مردی از خراسان وارد شد و با زبان عربی با امام صحبت کرد لیکن امام به زبان فارسی پاسخ او را داد. خراسانی گفت: عربی سخن گفتم چون تصور می‌کردم فارسی نمی‌دانید. امام فرمود سبحان الله! اگر چنین نباشد پس برتری من بر تو چیست؟ در ادامه روایت آمده است که کلام هیچ انسان و پرنده و حیوان و به طور کلی جانداری بر امام پوشیده نیست. هر که این ویژگی‌ها را نداشته باشد امام نیست (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۸۵/۱؛ المفید، ۱۴۱۶: ۲۲۹/۲). این روایت در برخی منابع با این افزوده در خصوص راه اول آمده است: (راه اول) نصی از جانب خدا است که او را علم و حجت بر مردم نهاده است. چون رسول الله، علی (ع) را نصب، و به مردم معرفی کرد و ائمه (ع) هر یک، دیگری را نصب می‌کنند (الحمیری، ۱۴۱۳: ۳۳۹). شیخ صدوق این خبر را به سند دیگری از ابوجارود از امام باقر (ع) روایت کرده است (صدوق، ۱۳۶۱: ۱۰۲).

خادم امام عسکری (ع) می‌گوید بارها می‌دیدم که آن حضرت با غلامان خود به زبان‌های رومی و صقلی و ترکی سخن می‌گوید، به گونه‌ای که تعجب مرا برمی‌انگیخت. پیش خود گفتم او متولد مدینه است و مسافرتی نکرده و با کسی هم مرادوده نداشته است (تا این زبان‌ها را بیاموزد. امام باطن مرا خواند و فرمود: خدای تعالی حجتش را از میان مردم برانگیخته و علم لغات (زبان) و انساب و حوادث و خبر مرگ افراد را به او نمایانده است و گرنه فرقی بین او و دیگران نبود (منسوب به المسعودی، ۱۴۱۷: ۲۵).

۳. فرزند ارشد

در دو یا سه روایت، امامت از آن فرزند بزرگ امام پیشین دانسته شده است. از آن جمله آنکه امام رضا (ع) در پاسخ به پرسش بنظری درباره چگونگی شناخت جانشین امام به نشانه‌هایی اشاره کرد، از جمله اینکه: فرزند بزرگ خانواده باشد (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۸۴/۱ و ۳۷۹؛ صفار، ۱۴۰۴: ۱۸۱ با کمی تفاوت). در خبر دیگری که در دو جای کتاب کافی از هشام بن سالم از امام ششم نقل شده، امامت فرزند بزرگ‌تر مشروط به بیماری نداشتن او است (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۸۵/۱ و ۳۵۱). شیخ مفید منظور از بیماری و آفت (عاهه) را آسیب در دین می‌داند؛ مانند عبدالله افطح که به مرجئه تمایل داشت (مفید، ۱۴۱۳: ۳۱۲).

این موضوع در همان زمان هم تردیدهایی را ایجاد کرد. علت مراجعه هشام بن سالم و محمد مؤمن طاق به عبدالله افطح همین خبری بود که از امام صادق (ع) شنیده بودند. علت اشتباه عده‌ای از بزرگان شیعه که به فطحیه شهرت یافتند و تا عبدالله زنده بود معتقد به او بودند، همین مطلب دانسته شده است (صدوق، ۱۴۱۳: ۵۴۲/۴). ادعای اسماعیلیه نیز به همین دلیل بود (مفید، ۱۴۱۳: ۳۰۶). یعنی اسماعیل در زمان خود فرزند بزرگ بود و بعد از مرگ او عبدالله فرزند بزرگ‌تر به شمار می‌آمد. اما به فرض پذیرش روایت، شرط نداشتن عیب (اعم از معنوی و جسمانی) چاره‌ساز بود. شاید هم تردید به این جهت بوده که تا پیش از آن زمان، امامت پیوسته در فرزند بزرگ اتفاق می‌افتاد و یکی از توجیهاات روایت هم مربوط به آن دوره‌ها است. در هر صورت، دست‌کم از این دوره به بعد شیعه فهمید که این ویژگی کافی نیست و نمی‌توان آن را تنها معیار شناخت امام قرار داد.

۴. عصمت

بنا به اعتقاد شیعه، امام کسی است که معصوم از گناه باشد. در این باره روایتی هم وجود دارد. حفص بن بختری می‌گوید از امام صادق (ع) درباره چگونگی شناختن امام پرسیدند. آن حضرت به وصیت و فضل و برتری اشاره کرد و سپس فرمود: «امام کسی است که هیچ‌گونه خطایی نداشته باشد و نتوان درباره گفتار و رفتار او ایراد گرفت و مثلاً گفت دروغ می‌گوید یا اموال مردم را می‌خورد» (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۸۴/۱). در روایت دیگری مستحق امامت کسی دانسته شده که از گناه، پاک و به تمام دانش‌هایی که امت به آن نیاز دارد (احکام الاهی و به‌خصوص علم به کتاب خدا و دقائق و جزئیات آن) آگاه باشد

(العیاشی، ۱۴۲۱: ۳۲۲/۱). روایات دیگری نیز بر مصونیت از گناه و شهرت به پاک‌دامنی به عنوان شرطی برای امامت تأکید می‌کند (نک.: الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۰۴/۱؛ المجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۰/۲۵ و ۱۵۲: ۱۶۴/۲۵-۱۶۵).

اما از آنجا که این ویژگی در زمان خود ائمه (ع) چندان تبیین نشده بود، شیعیان برای تشخیص امام به آن استناد نکرده‌اند. البته تعبیری که از فضیلت و پاکدامنی آنان سخن می‌گوید کم نیست.

۵. طهارت در ولادت

در دو خبر از کتاب کافی به نقل از حضرت باقر (ع) یکی از ویژگی‌های امام، طهارت در ولادت ذکر شده است (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۸۵/۱). در چند روایت هم از نشانه‌های امام، مختون‌بودن هنگام ولادت است (الکلینی، ۱۴۰۵: ۱/۳۸۸؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۴/۴۱۸) چنان‌که گفته شده امام دوازدهم این‌گونه متولد شد (صدوق، ۱۳۹۵: ۲/۴۳۳) و شخصی به نام ابوهارون از آن خبر داده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۵۰). اما روشن است که این ویژگی‌ها به منظور معیاری برای تشخیص امام بیان نشده بلکه نشانه و از خصوصیات امام به شمار می‌رود. از این‌رو هیچ‌گاه در میان شیعیان به عنوان ملاکی برای تشخیص امام از آن سخن گفته نشده است. ضمن اینکه مختون‌بودن امام با برخی گزارش‌های تاریخی نمی‌خواند. درباره حسنین گفته شده که رسول خدا (ص) آنان را در هفتمین روز تولد ختنه کرد (الحمیری، ۱۴۱۳: ۱۲۲)؛ مگر اینکه بپذیریم که ائمه (ع) مختون به دنیا می‌آیند ولی برای اجرای سنت، تیغ بر آنها کشیده می‌شود! (صدوق، ۱۳۹۵: ۲/۴۳۳؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۵۰).

۶. نشانه‌های فرابشری

در تعدادی از روایات شیعی به نشانه‌هایی از امام اشاره شده که در انسان‌های عادی نیست. در روایتی از حضرت باقر (ع) ده علامت برای امام بیان شده است: [۱]. طهارت مولد؛ [۲]. ختنه‌شده هنگام ولادت؛ [۳]. گفتن شهادتین هنگام تولد؛ [۴]. جنب‌نشدن؛ [۵]. مسلط‌نشدن خواب بر قلب و فقط بسته‌شدن چشمان؛ و [۶]. خمیازه‌نکشیدن و تکان‌ندادن دست هنگام راه‌رفتن؛ [۷]. توانایی در دیدن کسی که پشت سر او است؛ [۸]. مدفوع او بوی مشک می‌دهد و زمین آن را می‌بلعد و مأمور پنهان‌کردن آن است؛ [۹]. وقتی زره رسول‌الله را بپوشد

بر قامتش استوار باشد و بر قامت هر کس دیگری یک وجب بلند است؛ [۱۰]. امام محدث است [ملانکه با او سخن می‌گویند] (الکلینی، ۱۴۰۵: ۳۸۸/۱). در روایتی مشابه از امام رضا (ع) همین خصوصیت‌ها برای امام شمارش شده است (المجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۰/۲۵ به نقل از: خصال). نشانه دیگر، نشانه‌ای جسمانی بر بدن امام است و آن را بدان جهت فرابشری می‌شماریم که چنین علامتی جز به قدرت الاهی برای او اختصاص نمی‌یابد. امام رضا (ع) از یکی از یارانش می‌خواهد پیراهن فرزندش جواد را کنار زند. او چنین می‌کند و بین دو کتف امام چیزی شبیه مهر در گوشت بدنش می‌بیند. امام فرمود مانند همین در بدن پدرم بود (الکلینی، ۱۴۰۵: ۳۲۱/۱؛ المفید، ۱۴۱۶: ۲۷۸/۲). اما اولاً، چنین خبری درباره دیگر ائمه (ع) نیامده است؛ ثانیاً، در سند روایت بالا ابوسمینه کوفی یکی از غالیان مشهور وجود دارد؛ ثالثاً، در حیات دوازده امام کسانی که آنها را دیده‌اند، از چنین علامتی سخن نگفته‌اند؛ رابعاً، دیده نشده است کسی از امام بخواهد بدنش را نشان دهد تا او را به امامت تشخیص دهد.

اما نشانه‌هایی چون نداشتن سایه و جنب‌نشدن و دیدن پشت سر، آشکارا غالیانه است. چنین ویژگی‌هایی گذشته از آنکه با جنبه بشری ائمه (ع) نمی‌سازد، اگر صدور روایت هم قطعی باشد فقط به منظور ردّ ادعای امامت دیگران بیان شده است. گزارشی بر تأیید یا ردّ این ویژگی‌ها نداریم. چون اینها خصوصیات است که غالباً مشاهده‌پذیر و روایت‌شدنی نیست. مثلاً کسی از سایه یکی از ائمه (ع) سخن نگفته است یا متوجه بوی مدفوع او نشده که آیا مشکین است و زمین آن را می‌بلعد یا نه؛ یا گزارشی از خمیازه‌کشیدن ائمه (ع) نداریم و کسی نمی‌تواند بفهمد که وقتی امام می‌خواهد آیا پشت چشمانش باز است یا همانند همگان، واقعاً خواب رفته است. بنابراین، جاعلان به سراغ نشانه‌هایی رفته‌اند که ردّ و اثبات آنها مشکل است.

آنچه مهم است اینکه در طول تاریخ عصر حضور، از این ویژگی‌ها برای اثبات امامت هیچ یک از ائمه (ع) استفاده نشده است و از چند روایت فراتر نمی‌رود.

۷. غسل امام پیشین

کلینی در باب «انّ الامام لا یغسله الاّ امام من الائمه» سه روایت آورده که هر سه از امام هشتم است؛ از جمله آنکه احمد بن عمر از آن حضرت پرسید: [واقفه] بر ما استدلال

می‌کنند که امام را فقط امام غسل می‌دهد ... امام رضا (ع) فرمود به آنها بگو من او را غسل دادم (الکلبینی، ۱۴۰۵: ۳۸۴/۱). در گفت‌وگویی که میان آن حضرت و یکی از بزرگان واقفه، علی بن ابی حمزه بطنائی، رخ داده است وی به امام می‌گوید از پدران تان شنیده‌ایم که امام را فقط امام بعدی‌اش تجهیز می‌کند. امام رضا (ع) فرمود آنکه علی بن الحسین را از کوفه آورد تا پدرش را غسل دهد، به من هم قدرت داد به بغداد بروم و پدرم را تجهیز کنم. علی بن ابی حمزه خاموش شد و به اشکال دیگری پرداخت (المجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۰/۴۸ به نقل از: رجال کشی). این خبر هم مؤیدی است بر اینکه موضوع «الامامُ لا یَغسَلُهُ الاَّ الامامُ» به وسیله واقفه و برای مقابله با امام هشتم (ع) مطرح شده است. گویا اینکه تجهیز سیدالشهدا به دست امام سجاد (ع) در میان شیعه شهرت دارد از همین روایت نشئت گرفته و امام خواسته است به گونه‌ای آن واقفی را ساکت کند و با استفاده از همان روایتی که او به ائمه (ع) نسبت می‌دهد، پاسخش را بدهد.

سید مرتضی اخبار مربوط به غسل امام به وسیله امام بعدی را غیرمفید علم دانسته و می‌نویسد اگر هم درست باشد غالب ائمه را اراده کرده است. آنگاه امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) را مثال می‌زند که هنگام شهادت، فرزندشان (امام بعدی) در کنارشان نبود. وی طی الارض و معجزه را در این باره نمی‌پذیرد (علم‌الهدی، ۱۴۰۵: ۱۵۵/۳). بنا به روایتی امام سجاد (ع) به کنیز خود وصیت کرد او را غسل دهد و پس از رحلتش آن کنیز وصیت امام را به جا آورد (طوسی، ۱۳۹۰: ۲۰/۱).

از صحت و سقم روایات که بگذریم، گزارشی از عصر حضور که نشان دهد شیعیان با این ویژگی به امامت یکی از ائمه (ع) پی برده باشند و ملاکی برای شناخت شده باشد در دست نداریم؛ بلکه گزارشی از هنگام غسل دادن یا تجهیز ائمه (ع) در منابع تاریخی نیامده است تا امام بعدی او را غسل داده یا بر او نماز خوانده باشد و شیعیان آن را نشانه‌ای بر امامتش گرفته باشند.

۸. سلاح پیامبر

اخبار بسیاری از ائمه (ع) وجود دارد که فرموده‌اند اسلحه رسول‌الله نزد آنان بوده و به عنوان میراث امامت از هر امامی به جانشین او منتقل می‌شود. این روایات از نظر کثرت و اهمیت به اندازه‌ای است که برخی محدثان شیعه، مانند کلینی و صفّار، باب جداگانه‌ای

به آن اختصاص داده‌اند (صفر، ۱۴۰۴: ۱۷۴؛ الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۲/۱ و ۲۳۸). پیش‌تر به برخی از این روایات در ضمن اخبار دیگر اشاره شد. در ادامه به نمونه‌های دیگری از اخباری که از وجود سلاح ائمه (ع) سخن می‌گوید اشاره می‌کنیم.

امام صادق (ع) فرمود: «شمشیر رسول خدا و پرچم و زره و سپر و مغفر (زره زیر کلاه خود) او نزد من است ... الواح موسی و عصای او و خاتم سلیمان نزد من است ... سلاح برای ما مانند تابوت برای بنی اسرائیل است که هر جا یافت می‌شد نبوت آنجا بود. سلاح پیش هر یکی از ما باشد، امامت از آن او است» (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۳/۱). روایات متعدد دیگری به همین مضمون هست و در برخی از آنها امام می‌فرماید: «هر جا سلاح باشد علم هم آنجا است» (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۸/۱؛ صفر، ۱۴۰۴: ۱۷۷ و ۱۸۳). از پاسخ امام رضا (ع) به صفوان نیز استفاده می‌شود که امامت و سلاح و علم از هم تفکیک نمی‌شوند (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۸/۱). بنا به گفته امام ششم (ع) وقتی رسول خدا (ص) رحلت کرد، علی (ع) علم و سلاح و دیگر میراث او را به ارث برد. سپس به حسن، آنگاه به حسین و بعد به علی بن الحسین (ع) رسید (صفر، ۱۴۳۱: ۱۷۸؛ الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۵/۱، ح ۷ و ۸). وقتی محمد بن حنفیه ادعای امامت کرد، امام سجاد (ع) به او فرمود: «سلاح پیامبر پیش من است» (ابن بابویه، ۱۳۶۳: ۶۱).

این همه روایت در حالی است که درباره اسلحه و میراث پیامبر گزارشی داریم که علامت‌بودن آن را دچار تردید می‌کند. امام ششم (ع) فرمود رسول خدا پیش از رحلتش عموی خود عباس را خواست و به او فرمود: آیا میراث مرا می‌پذیری تا بدهی‌ام را پرداخت و وعده‌هایم را عمل می‌کنی؟ عباس گفت توان مالی ندارم. آنگاه رسول خدا به علی (ع) پیشنهاد کرد و او پذیرفت و همه میراث نظامی (مانند شمشیر و زره) و غیرنظامی (مانند انگشتر و عصا) به او داده شد (الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۶/۱). ابهام این است که اگر اینها میراث امامت بود و امامت را از پیش خداوند تعیین کرده بود، چرا پیامبر آنها را به عمویش پیشنهاد کرد. حتی اگر توجیه کنیم که این کار برای اتمام حجت بود، با موضوع مهم نصّ الاهی سازگار نخواهد بود. آنچه مطلب را آسان می‌کند منفردبودن خبر است.

از مجموع روایات مربوط به اسلحه و میراث پیامبر استفاده می‌شود که ائمه (ع) و همچنین شیعیانشان، آن را طریقی برای شناخت امام تلقی نکرده‌اند؛ بلکه تملک آن فقط نشانه صحت امامت مدعی بوده است. این مطلب را می‌توان از ادعاهایی که درباره

اسلحه شده برداشت کرد. سعید سمان می‌گوید نزد امام صادق (ع) سخن از زیدیه مطرح شد. گفتم آنها معتقدند شمشیر رسول خدا نزد عبدالله بن حسن است. امام فرمود دروغ می‌گویند. عبدالله و نه پدرش شمشیر را ندیده‌اند. فقط ممکن است زمانی آن را پیش علی بن الحسین (ع) دیده باشند (صفار، ۱۴۰۴: ۱۷۵ و ۱۷۶؛ الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۳/۱). تملک ائمه بر سلاح به گونه‌ای نبوده که کسی حتی خانواده امام آن را دیده باشند. شبی که امام ششم (ع) همسرش را به خانه می‌آورد متوجه میخ‌هایی شد که برای آراستن اتاق به دیوار کوبیده بودند، از همسرش خواست به اتاق دیگری رود. آنگاه آنجا را بررسی کرد و معلوم شد به سلاح آسیبی نرسیده است (صفار، ۱۴۰۴: ۱۸۱؛ الکلینی، ۱۴۰۵: ۲۳۵/۱). وقتی امام این موضوع را حتی از همسر خود مخفی می‌کند، باید آن را مسئله‌ای غیبی یا مخفی دانست. تعبیر از تابوت عهد در روایات متعدد، تأییدی بر این مطلب است که همانند تابوت بنی‌اسرائیل پنهان بود. همچنین، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «جفر سرخ و سفید پیش ما است. جفر سرخ ظرفی است که سلاح رسول‌الله در آن است و تا زمان آمدن قائم، آشکار نخواهد شد. جفر سفید هم مشتمل بر کتب آسمانی پیشین است» (المفید، ۱۴۱۶: ۱۸۶/۲).

زمانی عبدالاعلی بن اعین از امام ششم درباره نشانه‌های امامت پرسید، آن حضرت به سه علامت از جمله سلاح اشاره کرد. عبدالاعلی گفت: «سلاح که از ترس سلطان مخفی است» (الکلینی، ۱۴۰۵: ۳۷۹/۱). یا دو تن از شیعیان واقفی از امام هشتم (ع) می‌پرسند: «چگونه درباره امامت برای مردم استدلال می‌کنی؟». آن حضرت به وصیت و سلاح اشاره می‌کند. آن دو می‌گویند: «سلاح را کسی نمی‌شناسد. ما را به چیزی رهنمون کن که بتوان بر آن استدلال کرد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۵۲۹).

بنابراین، نه ائمه (ع) سلاح را به کسی نشان داده‌اند و نه شیعیان چنین درخواستی از ائمه (ع) داشته‌اند. از این رو برای شناخت امام از این راه استفاده نکرده‌اند.

۹. کرامت

از روایات استفاده می‌شود که از دوره امام چهارم استفاده از معجزه (کرامت) به عنوان راهی برای شناخت امام تلقی شده و در دوره‌های بعد گسترش می‌یابد. در حالی که شناخت سه امام نخست به این وسیله مشهور نیست. شاید دلیل آن وجود گزارش‌های

تاریخی فراوان درباره این سه امام است که مانع نقل اخباری از این دست شده است. کرامات ائمه (ع) را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. یک قسم به علم امام برمی‌گردد؛ مانند اطلاع از غیب و خبر از باطن افراد. دسته دوم کراماتی است که گونه‌ای تصرف در کائنات به اذن خداوند است. قسم اول ذیل مباحث علم امام اشاره شد و در اینجا به دسته دوم می‌پردازیم. البته اینجا در صدد نقد و بررسی این اخبار نیستیم.

۱. وقتی محمد بن حنفیه ادعای امامت کرد امام سجاد (ع) از او خواست در کنار حجرالاسود دعا کنند تا هر که امام است مشخص شود. محمد پذیرفت و عمو و برادرزاده در کنار سنگ دعا کردند تا آنکه حجرالاسود به صدا درآمد و بر حقانیت علی بن الحسین (ع) گواهی داد (ابن‌بابویه، ۱۳۶۳: ۶۱؛ صفار، ۱۴۰۴: ۵۲۲۱؛ الکلینی، ۱۴۰۵: ۳۴۸/۱). از امام صادق (ع) نقل شده است که ابوخالد کابلی معتقد به امامت ابن حنفیه بود، اما زمانی که به مدینه آمد و جریان اعتراف حجر را شنید امامی شد (طبرسی، ۱۴۱۷: ۴۸۶/۱).

۲. شخصی از امام کاظم (ع) درباره امامتش پرسید. امام به خود اشاره کرد. از آن حضرت نشانه‌ای خواست و امام به درختی اشاره کرد و آن پیش آمد و دوباره به جای خود بازگشت و آن شخص به امامتش اقرار کرد (الکلینی، ۱۴۰۵: ۳۵۳/۱؛ ح: المفید، ۱۴۱۶: ۲۲۴/۲).

۳. در روایتی که از آن استفاده می‌شود یحیی بن اکثم (قاضی) به امامت اهل بیت اعتقاد پیدا کرده است، از امام نهم درباره امامت پرسید و آن حضرت به خود اشاره کرد. یحیی نشانه‌ای خواست و امام با سخن درآوردن از عصایی که در دستش بود کرامتی به او نشان داد (الکلینی، ۱۴۰۵: ۳۵۳/۱؛ ح: ۹).

نمونه‌های فراوان دیگری برای کرامات ائمه (ع) می‌توان یافت و کتب مؤلفان امامیه مملو از این مطالب به منظور اثبات برتری دوازده امام است.

نتیجه

از مطالعه روایت‌های مختلفی که درباره چگونگی شناخت و تشخیص ائمه (ع) در عصر حضور نقل شده و با مقایسه آن با گزارش‌های تاریخی و رویدادهایی که در واقع رخ داده، چنین نتیجه می‌شود که بسیاری از آنچه به ائمه (ع) نسبت داده شده، به فرض صحت و صدور آنها از معصوم، الزاماً راهی برای تشخیص امام نیست؛ بلکه بسیاری از آنها برای

ساکت کردن مدعیان و برخی ویژگی‌های امام است. اما آنچه در این میان اهمیت دارد، همان‌گونه که متکلمان غالباً بر آن تأکید کرده‌اند، سه راه نص، علم و کرامت است. از این میان آنچه در تاریخ رخ داده و شیعیان در همه دوره‌ها از آن بهره برده و امام خود را با آن شناخته‌اند، فقط دانش امام است که البته آن هم علاوه بر اصل فهم دین، شعبه‌هایی دارد: علم غیب، علم به زبان‌های مختلف، اطلاع از باطن. بحث نص و معرفی هر امام از سوی پیشوای قبلی، هرچند مهم‌ترین روش برای شناخت امام است، اما امکان بهره‌گیری از آن بسیار کم بود و ائمه (ع) آن را به هر کسی اظهار نمی‌کردند. به همین دلیل شیعه پیوسته انشعاب پیدا می‌کرد. این همه مبتنی بر پذیرش کلی روایاتی است که در ابواب مختلف جوامع روایی، مانند کافی و بصائر، به‌خصوص ابواب مربوط به ویژگی‌های امام وجود دارد. حتی اگر موضع نقادانه و سخت‌گیرانه‌ای در خصوص این روایات داشته باشیم، باز هم روایات علم امام باقی می‌ماند و علم، تنها راه تشخیص امام برای شیعیان در همه دوره‌ها شناخته خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ممکن است سخن افراد ناشناس را بر تقلید از صحابه مشهور توجیه کنیم، اما کسانی چون خزیمه و عمار و مالک چنین دیدگاهی داشته‌اند.
۲. صاحب طاق یا مؤمن الطاق شهرت یکی از یاران امام ششم به نام ابوجعفر محمد بن نعمان احوال است.
۳. مراجعه شیعیان به عبدالله به این دلیل بوده که در میان فرزندان ائمه (ع) یا بزرگان بنی‌هاشم، امام صادق (ع) و عبدالله بن حسن بن حسن (ع) شهرت بیشتری داشتند.

منابع

- ابن ابی الحدید (۱۳۸۵). شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن الاعثم، احمد (۱۴۱۱). الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الاضواء.
- ابن الکثیر، ابوالفداء اسماعیل (۱۳۹۸). البدایة والنهایة، بیروت: دار الفکر.
- ابن بابویه، علی (۱۳۶۳). الامامة والتبصرة من الحیرة، قم: مدرسة الامام المهدي (ع).
- ابن عبد ربه (۱۴۰۳). العقد الفرید، تحقیق: احمد امین و دیگران، بیروت: دار الکتب العربی.
- الاسکافی، ابوجعفر (۱۴۰۲). المعیار والموازنة، تحقیق: محمودی، بیروت: بی‌نا.
- الاصفهانى، ابوالفرج (۱۹۹۴). الأغانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- البلاذری، احمد (١٤١٧). *انساب الأشراف*، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر.
- ثقفی، ابراهیم (١٣٩٥). *الغارات*، تحقیق: محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.
- الحمیری، عبدالله بن جعفر (١٤١٣). *قرب الاسناد*، قم: مؤسسة آل البيت.
- خزاز، علی بن محمد (١٣٦٠). *کفایة الاثر*، تحقیق: کوه کمری، قم: انتشارات بیدار.
- صدوق، محمد بن علی (١٣٦١). *معانی الاخبار*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- صدوق، محمد بن علی (١٣٦٢). *الخصال*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- صدوق، محمد بن علی (١٣٩٥). *کمال الدین و تمام النعمة*، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه.
- صدوق، محمد بن علی (١٤١٣). *من لا یحضره الفقیه*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- صفار، محمد بن حسن (١٤٠٤). *بصائر الدرجات*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- طبرسی، فضل بن حسن (١٤١٧). *اعلام الوری بأعلام الهدی*، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت قم.
- الطبری، محمد بن جریر (بی تا). *تاریخ*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث العربی.
- طوسی، محمد بن حسن (١٣٨٢). *اختیار معرفة الرجال تصحیح: میبیدی و موسویان*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (١٣٩٠). *الاستبصار*، تحقیق: خراسان، تصحیح: آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- طوسی، محمد بن حسن (١٤١١). *الغیبة*، تحقیق: تهرانی و ناصح، قم: دار المعارف.
- علم الهدی، سید مرتضی (١٤٠٥). *رسائل*، قم: دار القرآن.
- العیاشی، ابو نصر محمد بن مسعود (١٤٢١). *التفسیر*، قم: مؤسسه بعثت.
- الکلینی، محمد بن یعقوب (١٤٠٥). *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت: دار الاضواء.
- المجلسی، محمد باقر (١٤٠٣). *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- المسعودی، علی بن الحسین (منسوب) (١٤١٧). *اثبات الوصیة*، قم: مؤسسه انصاریان.
- مفید، محمد (١٤١٣). *الفصول المختارة*، تحقیق: میرشریفی، قم: کنگره شیخ مفید.
- المفید، محمد (١٤١٦). *الارشاد*، بیروت: مؤسسة آل البيت.
- المنقری، نصر بن مزاحم (١٣٨٢). *وقعة صفین*، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، قم: انست کتابخانه آیت الله مرعشی.
- الیعقوبی، احمد ابن اسحاق (١٤١٣). *تاریخ*، تحقیق: عبدالامیر مهنا، بیروت: مؤسسة الاعلمی.